جلسات شرح و تفسیر

صحیفه سجادیه

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد
محمدجواد حاج علی اکبری

موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا)
جلسه ٤٤

۱۳۹٤ / ۱۱ / ۰۵

فهرست

- معنای پناه بردن به خداوند متعال
- خواستن چیزی که حق انسان نیست
- نیت خواستن چیزی که حق انسان نیست
- مؤمن حق‌مدار است
- مؤمن پا را فراتر از حد و حدود خود نمی‌گذارد
- مؤمن از حقوق خود می‌گذرد
- علت حق‌گریزی انسان
- بیان مسئله در روایات
- راه درمان

بسم الله الرحمن الرحیم

معنای پناه بردن به خداوند متعال

موضوع سخن، گزارش مضامین هشتمین دعای صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه بود. در این دعا امام (علیه السلام) آسیب‌هایی را فهرست می‌کنند که انسان مؤمن باید با تمام وجود از آنها به حضرت حق پناهنده شود و فکر و ذکر و قوای روانی و امکانات جسمی و ظرفیت‌های خانوادگی و اجتماعی‌اش را بسیج کند تا از این آسیب‌ها در امان بماند. مؤمن با فهم برتر و مؤمنانه‌ای که دارد، آسیب و عمق خطر آن را درک می‌کند؛ به همین دلیل همه‌ی ذهن و فکر و تدبیر و ظرفیت‌های روانی و روحانی و توان جسمی و امکاناتی و فردی و خانوادگی و اجتماعی‌اش را به میدان می‌آورد تا از آن خطر در امان بماند

این بسیج همه‌ی امکانات را استعاذه یا پناهنده شدن به خدای متعال می‌گوییم. بنابراین «پناهندگی» فقط یک لفظ نیست و مراتب مختلفی دارد.

خواستن چیزی که حق انسان نیست

از جمله آسیب‌هایی که حضرت در این فهرست ذکر می‌کنند که انسان باید از آن به خدای متعال پناه ببرد، این است: «**أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ**» انسان چیزی را برای خودش بخواهد که حقش نیست. چیزی را مطالبه و قصد کند که حق او نیست. از چنین اراده و قصد و خواستنی به خداوند پناه می‌بریم.

«نَروم» به معنای قصد و اراده و تصمیم گرفتن و طلب کردن است. پس «نَروم» به معنای «نرید» و «نقصد» است. وقتی کسی می‌گوید: «رمتُ فلاناً، ارومه» یعنی «طلبتُه». این واژه را «روم» نخوانید، تلفظش «رَوم» است.

حق هم که دیگر نیاز به توضیح ندارد. یعنی آن چیز واجب ثابتی که می‌شود آن را طلب کرد. مثلاً می‌گویند فلان چیز حق او است یا حق خدا است یا حق من است یا حق الناس است؛ یعنی برای او واجب و ثابت و قابل مطالبه است؛ مخصوصاً اگر پای کسی در میان باشد، می‌تواند این را از آن طرف مطالبه کند.

اینجا که می‌فرماید: «**أَوْ نَرُومَ مَا**

لَیسَ لَنَا بِحَقٍّ» اشاره به وضعیتی دارد که انسان جستجو کند چیزی را که برای او عندالله ثابت نیست. کجا چیزی برای ما حق می‌شود؟ آنجا که خدای متعال آن را تشریع و امضا کرده باشد؛ و الّا حق ما نیست. وقتی حضرتِ حق آن را تأیید و امضا کرد، می‌شود حق قابل مطالبه و پیگیری.

پس اینجا وضعیتی را تصور می‌کنیم که شخصی به طور جدی چیزی را دنبال می‌کند که حقش نیست.

کلمه «نَروم» به این معنا است که این طلب و قصد به اندازه‌ای رسیده که مرا حرکت می‌دهد. این محل بحث است؛ یعنی آنجایی که شما را به راه انداخته و دارید اقدام می‌کند. به عبارتی، اراده‌ای است که قرین اقدام و پیگیری و عمل است.

نیت خواستن چیزی که حق انسان نیست

اگر انسان در دلش باشد، اما پیگیری ندارد و چیزی را که حقش نیست، فقط آرزو می‌کند، آیا از این هم باید به خدای متعال پناه برد؟ چون چیزی که ما از آن به خدا پناه می‌بریم، در زمره معصیت‌ها قرار می‌گیرد و هلاک‌کننده است، از این منظر این فکر و تصور، هلاک‌کننده نیست و گناه و معصیت محسوب نمی‌شود؛ چون به این خواسته عمل نشده و اقدام برای به دست آوردن آن نشده است. مثلاً فرض بفرمایید رفتن به مجلس خبرگان رهبری حق من نیست؛ چون شرایطش را ندارم. یا نمایندگی مجلس شورای اسلامی حق من نیست؛ چون شرایطش را ندارم و خواستنش برای من حق نیست. اما در دلم هست که کاش می‌شد مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی بروم. گاهی در این حد است که ذیل عنوان «**أَوْ نَرُومَ مَا لَیسَ لَنَا بِحَقٍّ**» قرار نمی‌گیرد. پس این از بحث ما خارج است. اما اگر بخواهیم از نظر اخلاقی دقیق و فنی و سلوکی مباحثه کنیم، انسان سالک این مقدار از خواستن آنچه حقش نیست هم برایش بازدارنده و کاهنده و آسیب‌زا است.

کسی در عالم طلبگی آمده بود و طلبه شده بود. سر کلاس درس نشست. اولین درس جامع المقدمات بود که به شوخی به آن جامع المکافات می‌گفتند. دید چیزی سر در نمی‌آورد. گفت: خب حالا برویم ببینیم سیوطی چه خبر است؟ دید که اینجا دیگر هیچ سر در نمی‌آورد. گفت: عجب!

اینکه نشد؛ برویم و ببینیم لمعه را چه می‌کنیم. خلاصه، یک وقت طلبه‌ها دیدند ایشان درس خارج نشسته و دارد ادامه می‌دهد. گفتند: آقا قضیه چه شد؟ گفت آدم وقتی بنا است نفهمد، درس خارج نفهمد بهتر است از اینکه بگویند جامع المقدمات را نفهمیده است.

حالا هم می‌گویند می‌رویم خبرگان و ثبت‌نام می‌کنیم و می‌گوییم کاندیدای مجلس خبرگان رهبری بودیم. اگر بنا است ما را رد کنند، بگذارید ما را در مجلس خبرگان رهبری رد کنند! تازه می‌گوییم: اشکال هم از سیستم آنها بوده و اشکال از ما نبوده است.

این همان گناه و معصیت است؛ یعنی از لحظه‌ای که وارد میدان می‌شود، دارد گناه مرتکب می‌شود و سقوط می‌کند؛ حالا چه به آن شرایط دست پیدا بکند که وامصیبتا و چه دست پیدا نکند. مثلاً به ناحق برود و یک کرسی مجلس شورای اسلامی را اشغال کند؛ هر چند همه تأیید کنند و رأی هم بیاورد، اما خودش می‌داند که کفایتش را ندارد. به فرض هم که برود و او را راه ندهند، باز هم لطمه بزرگی خورده است.

ما مثال را از مسائل جاری که در امروزها در جامعه مطرح است بیان می‌کنیم. من خودم را کاندیدای چیزی کرده‌ام که از لحاظ علمی و اخلاقی و معنوی و تخصصی و تعهدی و کفایتی، حق من نیست؛ اما خودم را در معرض قرار می‌دهم و رایزنی و تبلیغات می‌کنم و به هر شکل ممکن می‌خواهم به آن نقطه برسم. همه این اقدامات ساقط‌کننده و موجب هلاکت شخص است و در روایت آمده که این شخص مرتب دارد لعن می‌شود؛ چون بر خلاف جهت حق حرکت می‌کند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «**ملعون من تراسّ**»؛[۱] ملعون است کسی که دنبال ریاست است.

انسان در عقل کسانی که دنبال این کارها هستند، شک می‌کند. ایشان مشکل دارند؛ و الّا چطور خود را در معرض چنین مخاطره عظیمی قرار می‌دهند و لعنت الهی و عالم و آدم را می‌خرند؟

این محل بحث ما است. اما آنجایی که فقط به دل انسان می‌آید و آرزو می‌کند اما اقدام و ثبت‌نام و پیگیری نمی‌کند، این مقدار گناه نیست.

قصد گناه، گناه نیست؛ اما از نظر اخلاقی چنین وضعیتی ناپسند است و از نظر سلوکی چنین نیتی بازدارنده است و جزء موانع است؛ چون دلالت بر خباثت دارد. کسی

که قصد گناه دارد، وضعش بد است؛ البته مولا از کرم خود گناه نمی‌نویسد. اما از وقتی که شروع می‌کند به عملیات، هر مقدار که جلو برود، شرایطش بدتر می‌شود تا اینکه وارد عمل می‌شود که برای او گناه می‌نویسند.

اما در این فاصله که برای او ننوشته‌اند و از نظر فقهی، گناه مرتکب نشد، از نظر اخلاقی، انسانی است که دارد آینده خود را می‌سوزاند؛ لذا نیت گناه سوزنده و آفت است.

مؤمن حق‌مدار است

پس معنای «**أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ**» این است که انسان چیزی را که حقش نیست، طلب کند و این طلب کردن به معنای اقدام و پیگیری است. حالا این از قبیل مناصب باشد یا هر چیز دیگری که حقش نیست، اما طلبش می‌کند. زندگی مؤمن بر مدار حق می‌گردد. مؤمن حق‌مدار است و بر مدار حق زندگی می‌کند و سرّ آن هم ایمان او است. به خدا ایمان دارد و اینکه همه‌ی آفرینش بر حق استوار شده و سراسر هستی را حق فرا گرفته است. حتی در وجود خودش و در محور تکوین و فطرتش می‌بیند که همه‌چیز بر حق است. البته قسمتی را حضرت حق به اختیار او گذاشته که بر حق و هماهنگ با حق باشد که از جمله مصادیق آن بحث‌های اخلاقی و اعتقادی و فردی و اجتماعی و عملی است. کرانه‌های شخصیت او را یک کلمه، یعنی حق پر می‌کند و حق همان چیزی است که حضرت حق تأیید کرده و به عنوان صراط و راه روشن به او نشان داده و قواعدش را تعریف کرده است و مشروع می‌داند. بنابراین مؤمن هم بر اساس همان تعریف حضرت حق، برنامه زندگی‌اش را تنظیم می‌کند. از جمله این امور چیزهایی است که به آن پیوند می‌خورد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره امیر المؤمنین (علیه الصلاه و السلام) فرمودند: «**عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ**؛[۲] علی با حق است و حق با علی. هر کجا علی باشد، حق هم آنجا است». خیلی تعبیر عالی است. این جمله از جملاتی است که فریقین نقل کرده‌اند؛ یعنی از طریق اهل سنت هم نقل شده و از جاهایی است که ما با آنها محاجّه می‌کنیم.

جمله «**و الحق مع علی**» واقعاً اعجاب‌انگیز و فوق‌العاده است است؛ یعنی وجود علی با حق به

عینیت و به وحدت تامه رسیده، لذا عین حق است. حق، علی است و علی، حق است و یکی است و فرقی نمی‌کند.
بنابراین کسی که مرامش[۳] علوی است، دنبال حق است و دائماً سعی می‌کند فکر و ذکر و قلب و اخلاق و عمل و زندگی و خانواده خود را با حق هماهنگ کند.
یک جمله طلایی از شخصیتی نقل شده که سید الشهدا (علیه السلام) به تعبیر خودمان مات او است. انسان وقتی احوالات سید الشهدا (علیه السلام) را می‌خواند، می‌فهمد که شیفته و عاشق او است.
سر مبارک سید الشهدا (علیه السلام) روی زین اسب بود. سر را که برداشتند، فرمودند: «**إنّا لله وإنّا إليه رَاجعُون**؛[٤] ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم». این آقای بزرگ، یعنی حضرت علی‌اکبر که کنار حضرت بود، گفتند: چه شد که شما استرجاع کردید؟ حضرت فرمودند: دیدم که منادی می‌گوید: این کاروان به سمت مرگ می‌رود. حضرت علی‌اکبر فرمود: «**او لسنا علی الحق؛ آیا ما بر حق نیستیم؟**». «**بلی و الذی الیه مرجع العباد**» قسم به خودش که بر حق هستیم.
جوابی که می‌شنود این است: «**اذاً لا نبالی بالموت**» در این صورت از مرگ هراسی نداریم.
این جمله را که می‌خوانم، یاد این آیه می‌افتم: «**يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**؛[۵] ای پدر من آنچه را مأموری بکن، ان‌شاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت». من معمولاً این جمله را که می‌خوانم، ذهنم به این گفتگوی قرآنی بین حضرت ابراهیم و اسماعیل منتقل می‌شود. البته اینجا بحث‌های لطیفی است. اینجا مقام علی در رتبه‌های معنوی و عرفانی فراتر از صبری است که آنجا گفته شده است. اینها مرامشان علوی است و مقتدایشان در این مسئله علی (علیه السلام) است. اینجا مرام شوق است نه صبر. امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: رفقای من شهید شدند، چطور شهادت نصیب من نشد؟!
این گفتگوها اکتشافی است؛ یعنی می‌خواهند برای بشریت کشف کنند که چه خبر است. حضرت فرمودند: به تو می‌رسد. بعد فرمود: علی جان وقتی برسد، صبر تو چگونه خواهد بود؟ علی (علیه السلام) فرمود: اینجا که دیگر صحبت از صبر نیست؛ اینجا باب شوق است.

از همان لحظه علی بی‌قرار است و لحظه‌شماری می‌کند تا به مقصد برسد. آنجا که گفت: «**سَتَجِدُنِی إن شاء الله مِنَ الصَّابِرِینَ**» اینجا بالاتر است و می‌گوید: «**سَتَجِدُنِی إن شَاء الله مِن الشائقین**».

غرض اینکه کسانی که دنبال حضرت علی (علیه السلام) هستند یعنی دنبال حق هستند و حق که مدار و محور شد، نفس و طبع دنباله‌رو می‌شود. حق، رهبر و جلودار و مدار و مرکز می‌شود، و نفس می‌شود تابع. متبوع، حق است و تابع، نفس است و نفس دائماً درصدد هماهنگی خود با حق است؛ لذا همواره به خود می‌گوید: این صحنه‌ای که می‌خواهم ببینم، حق است یا نه! اگر حق است می‌بینم و الا چشم فرو می‌بندم. این امضایی که می‌خواهم بکنم، حق است یا نه! این رفاقت، این تصمیم، این مسئولیت، این منصب، حق است یا نه؟!

مسئله همیشگی مؤمن، هماهنگی با حق است و اینکه این اقدام موافق با حق و امضا شده است برای من یا نه. هر چه هم عمر او بیشتر می‌شود، هماهنگی او با حق در حوزه‌های مختلف بیشتر می‌شود. نفس و طبعش پشت سر عقل و خرد است و با حق گره می‌خورد.

مؤمن پا را فراتر از حد و حدود خود نمی‌گذارد

انسان مؤمن از رهگذر ایمان خود، حد و اندازه و قدر خود را می‌شناسد؛ بنابراین پا از حد و اندازه خودش فراتر نمی‌گذارد. در روایت هم داریم که: «**رَحِمَ الله امْرءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَهُ**؛[٦] خدا رحمت کند کسی را که اندازه خویش شناخت و از حد خویش در نگذشت». رحمت خدا بر کسی باد که قدر و حد و اندازه خود را می‌شناسد؛ بنابراین پا را از گلیم خود فراتر نمی‌گذارد. این ویژگی مؤمن است که به آنچه مربوط به او است، قانع است و قناعت محصول همین حق‌گرایی و حق‌مداری است.

انسان مؤمن، نداشته‌های خود را با موجودی و داشته‌های دیگران جبران نمی‌کند.

انسان مؤمن در مرزهای حقوق شرعی دیگران زندگی نمی‌کند؛ تا چه رسد که بخواهد از مرز عبور کند. اینجا همان منطقه‌ای است که به آن منطقه احتیاط می‌گوییم.

شما در روستاها زندگی نکرده‌اید؛ ما چون آنجا بزرگ شده‌ایم، مسئله مرز و حدود خیلی در ذهن

ما هست. آنجاها زمین‌ها مرز داشت. بین دو زمین به اندازه عبور یک نفر فاصله داشت. کسانی را می‌شناختیم که از این مرزها هم عبور نمی‌کردند تا چه رسد به اینکه بخواهند وارد زمین مردم شوند. احتیاط می‌کردند. گرچه راهشان دور می‌شد، اما مسیر و زمین را دور می‌زدند و از یک مسیر یا شارع عام می‌رفتند.

مؤمن این‌گونه عمل می‌کند. بزرگان ما این‌گونه بوده‌اند. آن زمان نان را هم وزن می‌کردند و این چونه با آن چونه فرق داشت. از بچه پول نمی‌گرفتند؛ گرچه ممیز بودیم. چوب می‌دادیم و او با چاقو رویش خط می‌انداخت و می‌گفت: از بچه پول نمی‌گیریم و با بچه معامله نمی‌کنیم. به آقا جانت بگو چوب خط را بیاورد. وقتی پشت دخل می‌ایستادند، همیشه باید کفه طرف مشتری پایین باشد، نه اینکه هم‌عرض باشد.

این طور زندگی می‌کردند. حالا شما می‌بینید همه در نوبت ایستاده‌اند و دارد باران می‌آید، این خانم یا آقا همه را کنار می‌زند و سوار اتوبوس می‌شود.

انسان مؤمن درباره حقوق اجتماعی و حق الناس و بیت المال بسیار سختگیر و جدی است. مؤمن در مورد حقوق متداخل، یعنی حقوق مشترک مادی یا معنوی، به نفع شریکش عمل می‌کند. اما الان برعکس است و این حرف‌ها خلاف قاعده است! الان در بازار و در شراکت، تو سعی می‌کنی از شریکت بگیری. اما انسان مومن به خاطر ورع و احتیاط خود، در آنجا که شریک است، همیشه به نفع شریک عمل می‌کند.

اگر طرف شراکتش با او از نظر توان و اعتبار برابر باشد، فوقش با او چالش می‌کند تا حق او حفظ شود و اضافه هم نمی‌خواهد. اما انسان مؤمن جایی که حقوقش با ضعفا متداخل و به شراکت گذاشته می‌شود، به نفع طرف مقابل عمل می‌کند. قرآن بابی دارد در مورد جایی که شما با یتیم شریک هستی یا قیمومیت داری یا حق تصرفی داری. اینجا هشدارهای عجیب و غریبی می‌دهد؛ لذا مؤمن چون اهل ورع و احتیاط است، با فاصله خیلی زیادی از مال یتیم حرکت می‌کند. ما می‌شناسیم افرادی را که روی فرشی که ممکن بود خودش هم سهم داشته باشد، نماز نمی‌خواند یا آنجا غذا نمی‌خورد و احتیاط می‌کرد. سفاهت هم یک نوع ضعف است و سفیه قدرت دفاع از حق خود ندارد و وقتی

مالش دست تو است، تو محافظ مال او می‌شوی.

مؤمن از حقوق خود می‌گذرد

انسان مؤمن در حقوق شخصی اهل گذشت است؛ یعنی آنجایی که حق با او است، باز هم اهل عبور و اغماض و مواجهه کریمانه است. اما آنجا که حق علیه او است و حق برای طرف مقابل است، اینجا نمی‌گذرد و می‌ایستد. این ورع و احتیاط است. زندگی انسان مؤمن این طور است. کاش ما همان طور که بندگی می‌کنیم، زندگی کنیم. حضرت آقای جوادی در تفسیر می‌فرمودند که زندگی ما با بندگی ما فاصله دارد. عمره و حج و زیارت و مسجد می‌رویم و این می‌شود بندگی ما. اما وقتی مشغول معاشرت و اداره و زن و بچه و... هستیم، دیگر نشانه‌ای از بندگی و شب قدر نیست. خوش به حال کسانی که بندگی‌شان در زندگی‌شان است و زندگی‌شان با بندگی‌شان.

علت حق‌گریزی انسان

چه می‌شود که انسان از حق و از آنچه که خدای متعال برای او راضی است، عدول می‌کند؟ علت این عبور و ریشه‌اش چیست؟

ریشه‌اش به طبع و طبیعت انسان برمی‌گردد. طبع انسان، حق‌گریز است و فطرت و عقل او حق‌مدار؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**؛[۷] چراکه نفس قطعاً به بدی امر می‌کند».

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «**إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ**؛[۸] به‌راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است؛ چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند. و چون خیری به او رسد بخل ورزد. غیر از نمازگزاران: همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند». «دائمون» یعنی نمازش در زندگی‌اش جاری است و می‌توانی نمازش را در گفتار و معاشرتش ببینی. وقتی نماز در زندگی جاری شد، انسان حق‌مدار می‌شود؛ و الّا حریص است و حرص همان جایی است که انسان از مدار حق خارج می‌شود.

اگر طبیعت انسان مؤدب به آداب الهی شود، از چنین مخاطراتی عبور می‌کند؛ و الّا بستر عبور و عدول از حق در انسان فراهم است. اینکه بخواهیم چیزی را که حق ما نیست،

مطالبه کنیم، در همه ما هست؛ مگر اینکه تربیت شویم. اگر نفس را رها سازیم، می‌خواهد به همه‌جا دست‌اندازی کند. اگر همین را بخواهیم در چند جمله تحریر کنیم، می‌شود خودشیفتگی یا ابتلا به خود موهوم.

خودحق‌پنداری، تکبر، حرص، آز و طمع، از دیگر ریشه‌های این ویژگی مذموم محسوب می‌شود. دوستان نااهل، یعنی کسانی که راست را دروغ و دروغ را راست جلوه می‌دهند نیز باعث می‌شوند انسان چیزی را مطالبه کند که حقش نیست. پس با اینها نشست و برخاست نکنیم.

جمع‌بندی ریشه علت‌های این ویژگی، دو کلمه است: «جهل» و «جهالت» که یکی به قوه فاهمه برمی‌گردد و دومی هم به بخش تمایلات. این دو، مادر همه‌ی بدبختی‌ها است.

بیان مسئله در روایات

یک بیان از امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه است که یکی از شرّاح نهج البلاغه یا صحیفه مبارکه، ذیل آن، «**أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ**» را با ادعای ناحق و ادعای باطلٍ معادل کرده بود. اما روایت نهج البلاغه این است: «**هَلَكَ مَنِ ادَّعَى، وَخَابَ مَنِ افْتَرَى مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ**؛[۹] هر کس که ادعا کند، هلاک شود و هر که دروغ بندد به مقصود نرسد و هرکه با حق بستیزد، خود تباه شود».

روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) است که فرمودند: «**مَن طَلَبَ الرئاسةَ هَلَكَ**؛[۱۰] هر کس در پی ریاست باشد، نابود می‌شود». روایت خطرناک‌ترش این است: «**ملعونٌ من تَرأسّ**»[۱۱] کسی که می خواهد رأس و رئیس باشد، ملعون است.

جالب آنکه «**مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ**»[۱۲] کسی که حدیث نَفس ریاست هم داشته باشد، ملعون است. آنجا که اقدام می‌کند، لعنش در مرتبه فقهی وارد می‌شود و برای او گناه نوشته می‌شود؛ اما در مراتب پایین‌تر، یعنی سقوط اخلاقی و معنوی؛ ولی برای او گناه نمی نویسند.

آنجایی که در بحث ما خطرناک است، جایی است که تداخل حقوق است. «**أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ**» یکی از جاهایی که خیلی متداول است، مواردی است که تداخل حقوق وجود دارد؛ از جمله در رابطه زن و شوهر، در حقوق ارحام، آنجا که مشارکت اقتصادی است، در

مشارکت‌های سیاسی و اجتماعی هم مثال‌های خاص خودش را دارد و راه نجات هم عبارت است از خودشناسی. انسان ظرفیت‌ها و قوّت‌ها و ضعف‌ها و حقوق خود را بشناسد. پس اصل برای نجات، خودشناسی است و راهکار دیگر هم شناخت مرزها و حق و حقوق دیگران است.

در مورد حق الناس انسان سعی کند شناختش را جدی کند و ذکری هم عبارت از این است که خدا را شاهد و ناظر ببیند و اینکه خدای متعال نه فقط شاهد ظاهر ما است، بلکه شاهد باطن ما و نیت‌های ما هم هست و «مثقال ذره» را هم محاسبه می کند.

راه درمان

ظاهراً کمتر چیزی به پای یاد معاد می رسد. قرآن می‌فرماید: **«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى أُولَئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ هذا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛**[۱۳] بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد. صدای آن را نمی‌شنوند، و آنان در میان آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانند. دلهره بزرگ، آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند [و به آنان می‌گویند:] این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند».

این حرف‌ها حق و واقعیت است و ما چنین روزهایی را در پیش داریم. اگر چنین روزهایی در پیش است، برویم و کار خودمان را درست کنیم. در عمل، آنچه نجات‌بخش است، عبارت است از اینکه انسان اهل ورع و احتیاط باشد و همیشه ملاحظه سمت حق را بکند و احتیاط داشته باشد. تمرین احتیاط ظاهراً نجات‌بخش باشد.

از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم به حق اولیایش و به حق مقربان درگاهش توفیق نیل به حق‌مداری و زندگی مؤمنانه را روزی همه ما کند.

ما را از اینکه ادعای باطل کنیم و آنچه را که حق ما نیست، مطالبه کنیم، حفظ کند و نجات دهد و تقوا و ورع را در ما روزافزون کند. ما را از افتادن به دام حرص و طمع و آز و دنیاگرایی و تمناهای باطل حفظ کند.

منابع و مآخذ

[۱]. کلینی، کافی، ج۲، باب طلب الرئاسة، ص۲۹۷.

[۲]. این حدیث به عبارات مختلفی نقل شده است؛ همچون «رحم الله علیاً اللهم أدر الحق معه حیث دار»، «علی مع الحق و الحق مع علی اللهم أدر الحق مع علی حیثما دار»، «علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامة»، «علی مع الحق و الحق مع علی حیث کان» و... أمالی (شیخ صدوق)، ص۸۹؛ امالی (شیخ طوسی)، ص۵٤۸؛ سنن الترمذی، ج۵، ص٦۳۳؛ الإمامه و السیاسه (ابن قتیبه دینوری)، ج۱، ص۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج٤۲، ص٤٤۸.

[۳]. مرام از «رَوم» گرفته شده و به معنای مقصد و آرمان است.

[٤]. بقره: ۱۵٦.

[۵]. صافات: ۱۰۲.

[٦]. آمدی، غرر الحکم، ص۲۳۳، حدیث ٤٦٦٦.

[۷]. یوسف: ۵۳.

[۸]. معارج: ۱۹ ـ ۲۳.

[۹]. نهج البلاغه، خطبه ۱٦.

[۱۰]. کلینی، کافی، ج۲، ص۲۹۷.

[۱۱]. همان.

[۱۲]. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج۷۰، ص۱۵۱.

[۱۳]. انبیاء: ۱۰۱ ـ ۱۰۳.

افق‌ها

افـــق‌ها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir ◉ سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

بعد از نماز مغرب و عشاء

(۶ماه دوم سال)

تهران، خیابان سرچشمه

مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر

مجموعه فرهنگی شهدای هفتم تیر